

# شرق

## روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۴ دی ۱۳۹۹ • ۹ جمادی‌الاول ۱۴۴۲ • ۲۴ دسامبر ۲۰۲۰

سال هجدهم • شماره ۳۸۹۸ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۰۴ • اذان مغرب ۱۷:۱۷

اذان صبح فردا ۵:۴۲ • طلوع آفتاب ۷:۱۲

fardashargh@gmail.com

روزنامه‌فرو

نور نوشت



### تحلیل - بخش پایانی

## تئاتر شهر پیرایشی تزیینی یا اصالت در طراحی

طرح یک بنا با طرح بناهای دیگر امر بی‌سابقه‌ای نیست. در ایران ما ساختمان‌های شناخته‌شده‌ای هستند که کم یا زیاد تأثیرگرفته از بناهای دیگر دنیا بوده‌اند. شباهت یا گرتبه‌برداری سالن رودکی (وحدت) از ایرای شهر وین اتریش، موزه هنرهای معاصر تهران از موزه خوان میرو در بارسلونای اسپانیا (اثر معروف معمار خوزه لویی سرت) و برج میلاد از برج مخابراتی شهر تورنتوی کانادا تنها چند نمونه‌اند. به فرم، عملکرد و شخصیت بنا نیز می‌توان نگرینست. به باور بسیاری از معماران ایرانی تئاتر شهر، سازه‌ای ساده، بدون هویت و بدون پیام معمارانه مشخصی است؛ بنایی که معمار آن با افزودن تزیینات و پیرایش بیرونی (کاشی‌کاری‌های ایرانی، به‌کاربردن رنگ فیروزه‌ای) ساختمانی بیانگر پست‌مدرنیسم بی‌اصالت که به چشم زیبا می‌آید، به دنیا آورده است. جدا از مقوله

طرح یک بنا با طرح بناهای دیگر امر بی‌سابقه‌ای نیست. در ایران ما ساختمان‌های شناخته‌شده‌ای هستند که کم یا زیاد تأثیرگرفته از بناهای دیگر دنیا بوده‌اند. شباهت یا گرتبه‌برداری سالن رودکی (وحدت) از ایرای شهر وین اتریش، موزه هنرهای معاصر تهران از موزه خوان میرو در بارسلونای اسپانیا (اثر معروف معمار خوزه لویی سرت) و برج میلاد از برج مخابراتی شهر تورنتوی کانادا تنها چند نمونه‌اند. به فرم، عملکرد و شخصیت بنا نیز می‌توان نگرینست. به باور بسیاری از معماران ایرانی تئاتر شهر، سازه‌ای ساده، بدون هویت و بدون پیام معمارانه مشخصی است؛ بنایی که معمار آن با افزودن تزیینات و پیرایش بیرونی (کاشی‌کاری‌های ایرانی، به‌کاربردن رنگ فیروزه‌ای) ساختمانی بیانگر پست‌مدرنیسم بی‌اصالت که به چشم زیبا می‌آید، به دنیا آورده است. جدا از مقوله

مایلم در انتها اشاره کنم آنچه در این نوشته آمد، دیدگاه من از منظر یک پژوهشگر تاریخ معماری و شهرسازی ایران در دوران مدرنیّت است" و دیدگاهی است که می‌تواند مخالفانی داشته باشد؛ ولی به باور من در نقد معماری -که در سرزمین ما، حتی در میان حرفه‌ورزان شهرسازی و معماری، بسیار کم‌چان بوده و به آن کم پرداخته شده است- از تعارف و چشم‌پوشی باید

گذر کرد؛ همان‌طور که در گفتمان‌های دیگر مانند سینما، تئاتر، ادبیات و شعر که خوشبختانه دهه‌هایی است گفت‌وگو و حتی بحث و جدل درباره آنها در این سرزمین ریشه یافته است.

۱- زبان‌شناس آگاه داریوش آشوری واژه «سازمایه» را به‌جای واژه «مصالح» که جمع «مصلحت» است، به کار می‌برد. ۲- گفت‌وگو با روزنامه «شرق»، شماره ۱۶۷۱، ۲۵ بهمن ۱۳۹۱- ۳. گفت‌وگو با روزنامه «شرق»، همان.

4- Pierre Luigi Nervi
5- Beckman Auditorium
6- Edward Durrell Stone
۷- روح‌الله نیک‌خصال، معمار ساختمان وزارت کشور فعلی و دارنده نقش اصلی در اجرائی‌کردن نقشه‌های بنای برج آزادی، در مکاتبه با علی‌کیافر، ۱۳۹۹.
۸- خسرو خورشیدی، در گفت‌وگو با سایات تحلیلی- خبری عصر ایران، ۱۸ آذر ۱۳۹۹- ۹. مهدی هاشمی، رادیو فردا، ۲۸ آذر ۱۳۹۹- ۱۰. روح‌الله نیک‌خصال در مکاتبه با علی‌کیافر، آذر ۱۳۹۹- ۱۱. اولین جلد از مجموعه چهارجلدی نگارش من به دگرگوئی‌های جامعه، هویت، شهر، شهرسازی ایران در صد سال گذشته به نام «آتشگهی در خواب آتش‌ها: روزنی بر شهر و معماری در این دیار» در کتاب‌کده کسری چاپ و منتشر شده و جلد‌های بعدی در مراحل تکمیل و پایان‌یافتن هستند.

بازیندی و «حاج حسن سمنانی، ختم‌تکرار فرهنگ» به قلم آنه محمد دوگونچی ادامه می‌یابد. در بخش شعر، اشعاری از غلامحسین سالمی، حبیب رویایی، طلایه رویایی و... به چاپ رسیده است. علاوه بر داستان «شهر بی‌مرگ» و «روایت هر دوشنبه»، بخش‌هایی از خاطرات ایرج تنظیفی، عبدالصمد مهیمنی، محمد قاری و... هم به چاپ رسیده است. در این شماره «یادمان روحی خالقی» و مقاله‌های «نام‌گذاری گاوآن، در زبان فرهنگ بومی زنان»

### پیشخوان

بازیندی و «حاج حسن سمنانی، ختم‌تکرار فرهنگ» به قلم آنه محمد دوگونچی ادامه می‌یابد. در بخش شعر، اشعاری از غلامحسین سالمی، حبیب رویایی، طلایه رویایی و... به چاپ رسیده است. علاوه بر داستان «شهر بی‌مرگ» و «روایت هر دوشنبه»، بخش‌هایی از خاطرات ایرج تنظیفی، عبدالصمد مهیمنی، محمد قاری و... هم به چاپ رسیده است. در این شماره «یادمان روحی خالقی» و مقاله‌های «نام‌گذاری گاوآن، در زبان فرهنگ بومی زنان»

شماره نوزدهم فصلنامه استارباد با سخن نخست «درنگی به رنگ کتاب...» به قلم سردبیر شروع شده و با یادنامه‌های «محمدامین میرفندرسکی، مرد معماری و مرمت ایران» به قلم علی



هفته‌نوشت

## نخستین شناسنامه برای دختر ایرانی

از این دوره نخستین قانون ثبت احوال هم دربردارنده ۳۵ ماده در خرداد سال ۱۳۰۴ هجری شمسی در مجلس شورای ملی وقت تصویب و قانونی شد. بر پایه این قانون بایسته شد همه ایرانیان درون و بیرون کشور دارای شناسنامه باشند. سازمان ثبت احوال را می‌توان بنیانی برای سرشماری و برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای و آمایشی ملی دانست که برای پیشبرد هر برنامه توسلاری و بهبود اجتماعی و اقتصادی بایسته بود. همراه با دگرگونی و تصویب قانون‌های تازه، ساختار سازمانی ثبت احوال هم بهبود یافت. این سازمان تا سال ۱۳۱۰ تنها دارای ۹۴ اداره در تهران و شهرستان‌ها و در کار پایش (احصای) آمار هم بود. در سال ۱۳۰۸ ثبت زادروز و صدور شناسنامه برای اتباع ایرانی بیرون از کشور به سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های ایران در خارج از کشور واگذار شد. در سال ۱۳۳۷ هم آمار از ثبت احوال جدا و در چارچوب اداره کل آمار عمومی به کار ادامه داد که در دهه‌های کنونی به سازمان آمار دگرگون شده است. در پی روند توسعه دیوانی در کشور اداره‌های استانی و شهرستانی این سازمان هم گسترش یافت و نام آن سازمان ثبت احوال کشور شد. قانون‌های ثبت احوال در دهه‌ها چندین بار بازنگری شده ولی پایه‌های آن از همان آغاز ۱۳۰۰ استوار مانده و یکی از ارزنده‌ترین دستگاه‌های دیوانی هر کشور و هم در ایران به شمار می‌رود. سازمان ثبت احوال کشور با داشتن اسناد هویت و تابعیت فردی و آمار‌های حیاتی یکی از بنیان‌های دیوانی حکومت به شمار می‌رود. انجام خدمات همگانی به همه مردم و داده‌های ویژه جمعیتی به سازمان‌های حکومتی از ویژگی‌های این سازمان است. برای یادکرد از روزی که شاید خیلی اداری باشد، چون و چرایی داشته‌ام. برخی کار‌ها چنان بدیهی شده‌اند که چه‌سا ارزش و کارکردشان در شلوغی‌های روزمره کم شده است. اگر امروز مانند یک موضوع پیش‌یافتاده و بدیهی زادروزمان ثبت و مستند شده و به آسانی امور اداری و اجتماعی‌مان در زمینه‌های گوناگون انجام می‌شود، وامدار برپایی چنین سازمانی و کار دقیق و پیوسته دست‌اندرکاران ثبت احوال کشورمان هستیم. خوب است در میان همه روز‌های ارزنده و برجسته از روزی که نخستین شناسنامه ایرانی برای یک دختر ایرانی ثبت و صادر شده است، یاد کرده و این نخستین‌بودن را سازنده تعبیر کنیم؛ به‌ویژه که پس از تصویب و تنظیم قانونی در مجلس دهم درباره اعطای تابعیت به فرزندان زنان ایرانی، ثبت احوال کام سازنده دیگری در راستای توسعه اجتماعی به پیش برداشته است. زادروز فاطمه ایرانی و سازمان ثبت احوال بر همه ایرانیان گرامی باد.

### روز‌ها

به بهانه سالروز تولد حضرت عیسی مسیح(ع)

## فرصت‌سازی یک کلیسا

ابراهیم جعفری

مردم داشت، آثار فاخر هم‌عصر و حتی هم‌نام نوتردام نیز محبوب می‌شدند. محبوبیت این کلیسا تاریخ و معماری نیست، بلکه تأثیرگذاری متن و قلم است. سال گذشته کلیسای نوتردام در آتش سوخت و مردم گویا- بر جنازه معشوق‌شان سوگواری می‌کردند؛ این سوگواری نه یک اثر معماری، دوستداران و پیروان مکتب فرهنگ، هنر و میراث معنوی بشر را می‌لرزاند؛ تخریب ارگ تاریخی بم، قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین شهر خشتی جهان در زلزله سال ۱۳۸۳، انهدام بناهای تاریخی باشکوه سوریه و عراق توسط تروریست‌های داعشی، تخریب موزه منحصر‌به‌فرد تاریخ طبیعی برلین بین جنگ جهانی دوم، تخریب بناهای یادبود بوداییان در افغانستان توسط تروریست‌های طالبان و آتش‌سوزی کلیسای باشکوه نوتردام از آن جمله- بود. به مرور زمان طی دوره‌های تاریخی، کلیسای نوتردام به موزه آثار تاریخی و مذهبی مسیحیت، تغییر کاربری پیدا کرد. همین مسئله باعث نیمه‌متروک‌شدن و آسیب‌دیدن بخش‌هایی از بنا شد. حتی در جریان انقلاب فرانسه، مورد تهاجم و غارت قرار گرفت. تنها رویداد مهم در این مقطع زمانی، تاج‌گذاری ناپلئون بناپارت در ابتدای قرن نوزدهم در این کلیسا بود. نکته جالب آن است که با نام «نوتردام» چندین کلیسای دیگر در فرانسه وجود دارد و نمونه برجسته آن، کلیسای نوتردام شهر استراسبورگ است، اما همچنان علاقه‌مندی به نوتردام پاریس میان مردم فرانسه و جهان غیرقابل‌مقایسه با هر نمونه دیگری است. می‌توان با این توضیح کلیسای نوتردام پاریس را به‌عنوان مادر کلیسا‌های قرون وسطی تا معاصر نامید. برای یافتن پاسخ این پرسش که علت اصلی علاقه‌مندی و جایگاه مردمی کلیسای تاریخی نوتردام پاریس چیست، باید به تاریخ اجتماعی آن بنا پرداخته شود. در میان مجسمه‌های ساخته و نصب‌شده در کلیسای نوتردام پاریس، مجسمه زنداکر دلیر، اسطوره مبارزه فرانسوی‌ها وجود دارد. این داستان تاریخی به بخشی از جاذبه‌های محتوایی این بنا تبدیل شده است. مه‌دوره کلیسای نوتردام پاریس کلیساهایی بس باشکوه‌تر و مهندسی‌تر ساخته می‌شود، اما نمی‌تواند جایگاه مردمی پیدا کند. اگر صرف ساخت‌وساز معماری و ثبت آن به‌عنوان یک اثر معماری و میراث فرهنگی نتوان جوادانگی در میان کشور ایجاد کند.



سفرنامه کابل- ۵

باران امن



زهر ا مشتاق

در کابل آموذشده‌ها همه با ماشین است؛ ماشین‌های پلاک عادی، اصطلاحا پلاک‌سفید، با نمره‌های معمولی کابل برای جلوگیری از هرگونه حساسیتی. برای اینکه طالبان یا داعش رد کسی را نگیرند و دست به کشتار نزنند. تنها رفتن به شهر قدغن است. ما را حلقه‌ای از باران امن محافظت می‌کند. از شب قبل برنامه‌ریزی می‌کنند که کجا‌ها می‌توانیم برویم و چقدر تأمین امنیت ما ممکن است. ما می‌خواهیم برویم هرات که نرفته از تعریف‌های دکتر حسینی و مجید جان‌سلطانی واله و شدیدایش شده‌ایم؛ از عکس‌ها و فیلم‌هایی که نشانمان داده‌اند؛ از وجهه فرهنگی شهر و خواجه‌عبدالله انصاری که زیارتگاه اهل دل است. قرار است بعد از هرات، زمینی از مرز تایباد وارد مشهد بشویم، برویم زیارت امام رضا و بعد برگردیم تهران. قبل از هرات هم می‌خواهیم برویم مکتب معرفت که مدرسه‌ای خاص است برای کودکان شش تا ۱۸ سال که درس و فلسفه را با هم می‌آموزند؛ از سخنرانی دکتر سروش تا دکتر ملکیان. راکت‌ها برنامه‌ها را عوض می‌کنند و نامه‌های محرمانه که سفر هرات و دیدار مکتب معرفت را اکیدا ممنوع می‌کند. درست انکار که جان خارجی‌ها عزیزتر باشد که نیست.



مسئله مرگ شهروندان خارجی است که دولت‌ها را گرفتار می‌کند و دولت‌ها موظف به حفظ جان این آدم‌ها هستند و حالا ما چند خارجی می‌خواهیم برویم شهرگردی و بازارگردی که کابل از هر طرف که نگاهش کنی از در و دیوارش غصه و قصه و روایت و داستان و داستاک می‌بارد و فقط کافی است چشم‌هایت را کاسه کنی که انباشته شود و در روحت رسوخ کند. دعوت پشت دعوت در همین شب‌های فیلم. جشنواره زنان فیلم‌ساز هرات تمام شده و درست فردایش جشنواره فیلم لاجورد شروع شده است. ما همگی برای چاشت دعوت شده‌ایم خانم خانم حسبیا که یکی از فعالان قدیمی حقوق بشر در افغانستان است. افغانستانی‌ها مثل ما کسره نمی‌گذارند که مثلا خانم حسبیا، بلکه روی حرف میم در کلمه خانم ساکن می‌گذارند؛ اما سیما جان که خودش از فعالان شناخته‌شده مدنی است و رویاسادات جان با هراس رنگ می‌زنند و میهمانی چاشت را لغو می‌کنند. شهر خونین است. انفجار پشت انفجار، ۱۵ راکت. از شهر بی‌وقفه صدای آژیر شنیده می‌شود. آمبولانس‌ها خود را به شهرترو می‌رسانند. تقسم بالا نمی‌آید. ما دیروز درست همین وقت شهرترو بودیم و من در گشت‌وگذارم با یک عالمه قومانندان و پولیس صحبت کرده‌ام و اگر این راکت‌ها دیروز شلیک شده بود، شاید ما نیز در یکی از همین آمبولانس‌ها یا در حال انتقال به بیمارستان بودیم یا سردخانه؛ درست مثل برادر و خواهر جوان و زیبایی که میان جیغ مادر و چشم‌های مهت‌زده پدرشان در کاوری سیاه پنهان می‌شوند. اگر امنیت نباشد هیچ چیز نیست و همین، کابل را شهری ترسناک می‌کند. شهری که به‌وفور میان مرگ و حیات شناور است. همه‌چیز برپوق است. بازار‌ها تا بیخ بیخ انباشته از جمعیت خریدکننده است. کنار پایت درست همان لحظه که داری به یک پارچه زیبای ابریشم و دست‌دوز دست می‌کشی و نرمی و ظرافت آن را تحسین می‌کنی، بمبی منفجر می‌شود. کسانی می‌میرند. ممکن است خود شما یا صاحب مغازه باشد که همین لحظاتی قبل داشت کالایش را به شما عرضه می‌کرد. آنها که زنده می‌مانند، بلند می‌شوند. خودشان را می‌تکانند. بهشتان را قورت می‌دهند و زندگی ادامه می‌یابد. این تصویری کلی از پایتخت کشوری است که در دهه‌ها جنگ خانمان‌سوز هنوز سرپا مانده و مردمانش گویا جان سخت‌تر شده‌اند. شاید همین است که کرونا هم بر آنها کارگر نبوده است.